

بیان خلاصه عرفان صوفی و فلسفه تیاسفیه و بیان تنزه ذات حق و انبساط

فیض مطلق

حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



لوح رقم (58) - آثار حضرت بهاء الله - امر و خلق، جلد 1

۵۸ - بیان خلاصه عرفان صوفی و فلسفه تیاسفیه و بیان تنزه ذات حق و انبساط فیض

مطلق

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ سلمان است. قوله الاعلی: "ای سلمان عرفاء را در امثال این مقامات بیانات بسیار است بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض کرده اند و اختلاف امواج را میگویند از صور است و صور حادث است و بعد از خلع صور جمیع بحر راجع یعنی حقیقت بچرند. و در صور هم بعضی بیانات دیگر نموده اند که ذکر آن در این مقام جائز نه و همچنین حق را مداد و سائر اشیاء را بمنزله حروفات ذکر نموده اند و گفته اند همان حقیقت مداد است که بصور مختلفه حروفات ظاهر شده و این صور در حقیقت مداد واحد بوده و اول را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته اند و همچنین حق را واحد و اشیاء را بمنزله اعداد و حق را آب و اشیاء را بمنزله ثلج چنانکه گفته اند: و ما البحر فی التمثال الا کثلجه و انت لها الماء الذی هونابع و لکن بذوب الثلج یرفع حکمه و یوضع حکم الماء و الامر واقع

و در مقامی دیگر گفته اند: و البحر بحر علی ما کان فی قدم ان الحوادث امواج و اشیاء باری جمیع اشیاء را مظهر تجلی ذاتی حق میدانند و تجلی را هم سه قسم ذکر نموده اند ذاتی و صفاتی و فعلی. و قیام اشیاء را بحق قیام ظهوری دانسته اند و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشانی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم محروم مانند و همچنین بکون اعیان ثابته در ذات قائل شده اند چنانچه یکی از حکمای عارف گفته "حقایق الاشیاء کائنه فی ذاته تعالی بنحو اشرف ثم افاضها" چه معطی شیئی را فاقد شیئی ندانسته اند و میگویند محال است چنانچه ابن عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و متأخرین بمثل صدرای شیرازی و فیض و امثالهما در رضراض ساقیه ابن عرب مثنی نموده اند فطوبی لمن یمشی علی کثیب الاحمر فی شاطی هذ البحر الذی بموج من امواجه محیت الصور و الاشباح عما توهموه القوم فیا حبذا لمن عری نفسه عن کلّ الاشارات و الدلالات و سبج فی هذ البحر و غمراته و وصل بختان المعانی و لالی حکمه التی خلقت فیہ فنعیما للفائزین و هر نفسی که معتقد بر بیانات عرفاء بوده و در آن مسلک سالک شده موسی و فرعون



ORIGINAL

هر دو را از مظاهر حق دانسته منتهی آن است که اول را مظهر اسم هادی و عزیز و امثال آن و ثانی را مظهر اسم مذل و مدلل و امثال آن و لذا حکم جدال ما بین این دو محقق و بعد از خلع تعینات بشریه هر دو را واحد دانسته چنانچه در اصل جمیع اشیاء را واحد میدانند و مجمل آن از قبل ذکر شد این مطالب قوم که بعضی از آن مجملا بیان شد. ولکن ای سلمان قلم میفرماید الیوم مثبت و محقق این بیانات و مبطل آن در یکدرجه واقف چه شمس حقیقت بنفسها مشرق و از افق سماء لایزال لائح است و هر نفسی که بذکر این بیانات مشغول شود البته از عرفان جمال رحمن محروم ماند ... ای سلمان آنچه عرفاء ذکر نموده‌اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افتده مجرده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الذاکر من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربه و هر نفسی فی الجمله تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حد خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او که مشیت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیئی خلق شده راجع.

و از آن حضرت در لوحی دیگر است. قوله الاعلی: "موحد الیوم نفسی است که حق را مقدّس از کلّ اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حق داند. مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعتی ظاهر میشود و از نقّاش نقشی. حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا کذب و رب العرش و الثری بلکه مدل بر ظهور کجالیه صانع و نقّاش ای شیخ فانی معنی فنای از نفس و بقای بالله آن است که هر نفسی خود را در جنب اراده حق فانی و لا شیئی محض مشاهده نماید مثلاً اگر حق بفرماید افعّل کذا بتمام همت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه آنکه در خود توهمی و آترا حق داند."

و در لوحی دیگر. قوله الاعلی: "معنی موحد این نیست که دو یا ده را یک بیند این اصل شرک و نفس الحاد بوده و هست بلکه موحد آن است که حق را من جمیع الجهات واحد داند و مقدّس از جمیع اسماء و امثال و دون او را قائم باو و موجود بامر او مشاهده نماید و هر نفس از این کوثر اطهر که از شطر منظر اکبر جاری است محروم ماند او عندالله موجود نه تا چه رسد بآنکه از اهل توحید مذکور شود."

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است. قوله العزیز: "بدانکه این مسأله وحده الوجود قدیم است تخصیص بتیاسفه و صوفیه ندارد بلکه بعضی از حکماء یونان نیز معتقد بوحده الوجود بودند نظیر ارسطاطالیس که میگوید بسیط حقیقی جمیع اشیاء است و هیچیک از اشیاء نیست ... معتقدین بوحده الوجود را اعتقاد چنین که وجود حقیقی بمنزله دریا است و جمیع کائنات مانند امواج این امواج که عبارت از کائنات است صور نامتناهی آن وجود حقیقی است. پس حقیقت مقدّسه بحر قدم است و صور نامتناهی کائنات امواج حادثه. و همچنین تشبیه بواحد حقیقی و اعداد نامتناهی مینمایند که واحد حقیقی در مراتب اعداد نامتناهی جلوه کرده زیرا اعداد تکرر واحد حقیقی است ... و از جمله براهین آنان این است که جمیع کائنات معلومات حضرت کبریا است و علم بی معلوم تحقیق نیابد ... پس حقایق کائنات که معلومات باری تعالی است وجود علمی داشتند زیرا صور علمیه الهیه بودند و قدیماند زیرا علم الهی قدیم است. مادام علم قدیم معلومات نیز قدیم است و تشخیصات و تعینات کائنات که معلومات قدیمه ذات احدیتاند عین علم الهی هستند زیرا حقیقت ذات احدیت و علم و معلومات را وحدت صرف محقق و مقرر و الا ذات احدیت معرض کثرات گردد و تعدد قدماء لازم آید ... و تسلسل حاصل گردد و قدماء منتهی بنامتناهی گردد و چون تشخیصات و تعینات کائنات در علم حق عین ذات

احدیّت بوده‌اند و بهیچ وجه امتیازی در میان نبود پس وحدت حقیقی بود و جمیع معلومات بنحو بساطت و وحدت در حقیقت ذات احدیّت مندرج و مندرج بودند یعنی بنحو بساطت و وحدت معلومات باریتعالی بودند و عین ذات حقّ بودند و چون حقّ تجلّی ظهور نمود آن تشخصات و تعینات کائنات که وجود علمی داشتند یعنی صور علمیه الهیه بودند در خارج وجود عینی یافتند و آن وجود حقیقی بصور نامتناهی منحل گردید ... مقصود وجود حقیقی است که از هر تعبیری مقدّس و منزّه است و آن ما یتحقّق به الاشیاء است و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیاء باو وجود یافتن ... این است حقیقت مسأله تیسفیها. باری در اینکه ما یتحقّق به الاشیاء واحد است متّفق علیه است یعنی فلاسفه و انبیاء و لکن فرق اینجا است که انبیاء میفرمایند که علم حقّ محتاج بوجود کائنات نیست علم خلق محتاج بوجود معلومات است ... اما مسأله وجود حقیقی که ما یتحقّق به الاشیاء است یعنی حقیقت ذات احدیّت که جمیع کائنات باو وجود یافته متّفق علیه است اما تفاوت در اینجا است که صوفیه میگویند حقائق اشیاء ظهور واحد حقیقی است و انبیاء میفرمایند صادر از واحد حقیقی است و تفاوت میان ظهور و صدور بسیار است. تجلّی ظهوری عبارت از آن است که شیئی واحد در صور نامتناهی ظاهر شود مثلاً حبه که که شیئی واحد است و دارنده کالات نباتی است چون ظهور نماید بصور نامتناهی اغصان و اوراق و شکوفه و اثمار منحل گردد این را تجلّی ظهوری گویند. و اما تجلّی صدوری این است که آن واحد حقیقی در علو تقدیس خویش باقی و برقرار ولکن وجود کائنات از او صدور یافته نه ظهور مانند آفتاب است که شعاع از او صادر و بر جمیع کائنات فائض ولی شمس در علو تقدیس باقی تنزلی از برای او واقع نه.

و قوله العزیز: "و آنحقیقت رویّت را تنزل در مقامات و مراتب عین نقص و منافی کمال و ممتنع و محال همواره در علو تقدیس و تنزیه بوده و هست و آنچه ذکر میشود از ظهور و اشراق الهی مقصد تجلّی الهی است نه تنزل در مراتب وجود حقّ کمال محض است و خلق نقصان صرف حقّ را تنزل در مراتب وجود اعظم نقائص است ولی ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلّی آفتاب است در آینه لطیف صافی شفاف جمیع کائنات آیات باهرات حقّ هستند مانند کائنات ارضیه که شعاع آفتاب بر کلّ تابیده ولی بر دشت و کوهسار و اشجار و اثمار همین پرتوی افتاده که نمودار گشته و پرورش یافته و بنتیجه وجود خویش رسیده."

و قوله اللطیف: "صوفیها حقّ و خلق قائلاند و گویند حقّ به صور نامتناهی خلق منحل گردیده و ظهور یافته مانند دریا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده این امواج حادثه ناقصه همان بحر قدیم است که جامع جمیع کالات الهیه بود اما انبیاء بر آنند عالم حقّ است و عالم ملکوت و عالم خلق سه چیز از حقّ صادر اول که فیض ملکوتی است صدور یافته و تجلّی در حقایق کائنات نموده نظیر شعاع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و آن فیض که شعاع است در حقایق کلّشیئی بصور نامتناهی تجلّی کند و بحسب استعداد و قابلیت ماهیّات اشیاء تعیین و تشخص یابد."

و از آن حضرت در مفاوضات است. قوله التعالی: "بلکه نور آفتاب نیز مقدّس و مستغنی از کره ارض است."